

## اندیشه‌های اقبال در لاله‌طور

دکتر خورشید نوروزی<sup>۱</sup>

### چکیده

اقبال لاهوری متفکری است که اگرچه با مبانی فکری غرب آشنایی کاملی داشت، زیر بنای تفکراتش، از تعالیم آسمانی نشأت گرفته بود. او آگاهانه راه موفقیت اقوام شرق را در بازگشت به اصول دین می‌دانست و خود در این راه، با تمام وجود به نشر آراء و افکارش در دو حوزه نثر و نظم، اقدام نمود. اقبال اگرچه به سنت توصیه می‌کند، اما به روزترین شاعر روزگار خود بود و افق دیدش بسی فراخ تر از زمانه اش می‌نمود.

در حوزه نظم، اقبال اکثر قالب‌های شعری را برای بیان این مفاهیم به کار برده است. از جمله این قالب‌ها، دوبیتی‌ها و مقطعاتی (با دوبیت) است که در قسمت اول کتاب پیام مشرق، با عنوان لاله‌طور آمده است. محدودیت ابیات در این قالب، به ویژه شاعرانی را که مباحث حکمی، فلسفی و عرفانی، دغدغه اصلی ذهن آنهاست، مجبور می‌کند تا عصاره و فشرده اندیشه‌های دیر یاب را با خلافت و هنرمندی تمام، با زبانی قابل فهم در اختیار مخاطب سخت گیر قرار دهند. اگر چه موفقیت در این عرصه بسی دشوار است، اما اقبال به ویژه در این قسمت از کتاب، با شوری وصف ناپذیر، رازهای سر به مهری را با محوریت موضوعاتی در باره خداوند، هستی و انسان، به زبانی ساده، تپنده، محکم و تأثیر گذار بیان کرده است.

واژگان کلیدی: اقبال لاهوری، لاله‌طور، دوبیتی، اندیشه‌های عرفانی - فلسفی

### مقدمه

آنچه که از مطالعه تاریخ ادبیات فارسی و تذکره‌های موجود، به ویژه در عصر پس از جامی به چشم می‌آید، هجوم شاعران دیوان به دستی است که در دربار و محافل ادبی در پی کسب نامی و نانی بوده اند. همت بیشتر آنان، تقلید از قله‌های ادب فارسی و تکثیر شاهکارهای آنها، بدون خلاقیتی هنرمندانه بوده است و از همین روست که فقط به برکت وجود تذکره‌ها، نامی از آنان در تاریخ مانده است و چه بسا تذکره نویسان، به سبب کثرت بیش از حد دیوان داران، نام کسان دیگر را به عمد از قلم انداخته باشند.

در این دریای پرتلاطم، که بلم‌های بسیاری از ملوانان را درهم می‌شکست، انگشت شمار بودند، کشتیبانانی همچون صائب و بیدل که توانستند خود را به ساحل امن ادب برسانند.

هنوز سردرگمی در ذهن و زبان ادیبان قرون ۱۰ تا ۱۳ ه.ق و حسرت آنان به دوران طلایی ادبیات در فاصله قرون ۵ تا ۹ ه.ق ادامه داشت که طوفان دیگری، تمامی حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران، در عصر مشروطه و پس از آن را دگرگون کرد. قبایی جدید بر قامت ادب کهن پوشانده شد و با عنوان ادبیات معاصر، شکل‌ها و مضامین تازه‌ای در عرصه زبان و ادب فارسی رواج پیدا کرد.

در همان گیرودار و برزخ میان سنت و تجدد بود که محمد اقبال لاهوری، البته با تکیه بر سنت گذشته، به نشر افکار و عقایدش، به زبان فارسی و اردو پرداخت. او که فلسفه را تا عالی ترین مدارج علمی در غرب، پشت سر نهاده بود، از همان ابتدا به معرفتی دست یافت، که صراط مستقیم را به او نشان می‌داد. از همین رو، برخلاف بسیاری از روشنفکران و متفکرانی که در پی یافتن مکتبی برای سعادت انسان، از شاخه‌ای به شاخه دیگر می‌پریدند و در دامان فلسفه‌های گوناگون و رنگی، پناه می‌بردند، همیشه خط سیر مشخصی را در نشر افکار و عقایدش پی گرفت که همگی از تعالیم آسمانی اسلام نشأت می‌گرفت.

از نظر اقبال، اسلام یگانه مکتب سعادت بخش برای انسان است. برای جوامع مسلمان که با عنوان اقوام شرق نیز از آنها یاد می‌کند، راهی جز بازگشت به دین متصور نیست و از همین روست که او را در سلسله محییان دینی به شمار می‌آورند.

اقبال، هم نویسنده‌ای است متفکر و هم شاعری است نکته دان. او قالب‌های مختلف شعری را برای طرح افکار و

عقاید خود که شامل مباحث حکمی، فلسفی، و تعلیمی است تجربه کرده است. از جمله این قالب‌ها که در آنها به هنرنمایی پرداخته است، دوبیتی‌ها و قطعاتی<sup>۲</sup> با دو بیت در قسمت لاله طور از کتاب پیام مشرق است که در بحر هزج مسدس محذوف و مقصور (مفاعیلن مفاعیلن فعولن // مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن) سروده شده است. این اشعار، که یکصد و شصت و سه قطعه و دوبیتی را شامل می‌شود<sup>۳</sup>، از چنان استحکام زبانی و غنای معنایی برخوردارند که مخاطب را مسحور خود می‌کنند. «گرم، تبار و آگنده از تپش و شور حیات. معجون از درد و اندوه فلسفی خیام که سوز و نوای بابا طاهر آن را از تندی و حرارت شعله زده است. در این ترانه‌ها، هم اندیشه و حکمت هست و هم شور و هیجان و گاه، یک ترانه به قدر یک غزل، زیبایی و گیرندگی دارد» (زرین کوب، ۱۳۷۹، ص ۱۹۲). شگفتی آن گاه بیشتر خواهد شد که بدانیم، زبان مادری سراینده این نکات بدیع و ظریف، زبان اردوست و او فارسی را با عشق و علاقه وافر خود، آموخته است.

در هر صورت، هر یک از این دوبیتی‌ها فرصتی کوچک اما مغتنم، برای اقبال بوده است، تا بتواند بلندترین مفاهیمی را که در ارتباط با خداوند، هستی و انسان است، در آنها بگنجانند. در بررسی انجام گرفته، مهمترین نظرات اقبال در حوزه‌های گوناگون به شرح ذیل از قسمت لاله طور که بخش اول از کتاب پیام مشرق را شامل می‌شود، استخراج و دسته بندی شده است.

#### ۱- در باب عشق

عشق، اسباب حرکت و مایه امید است. سرچشمه آن سوز و گداز درون و نوعی بیخودی آگاهانه است. از این رو نسبتی با جنون که عاملی بیرونی آن را هدایت می‌کند، ندارد. برای عشق، حریم جداگانه وجود دارد و معیارهای اندازه گیری آن فراتر از سنجش ظاهری است. می‌توان گفت که عشق، علت العلل وجود آدمی است.

دل من روشن از سوز درون است / جهان بین چشم من از اشک و خون است  
ز رمز زندگی بیگانه تر باد / کسی کماو عشق را گوید جنون است

(۲۱۱/۲)

توای شیخ حرم شاید ندانی / جهان عشق را هم محشری هست

گناه و نامه و میزان ندارد / نه او را مسلمی نی کافری هست

(۲۱۷/۳)

بیای عشق، ای رمز دل ما / بیای کشت ما، ای حاصل ما

کهن گشتند این خاکی نهادان / دگر آدم بنا کن از گل ما

(۲۲۲/۲)

#### در باب معشوق (خداوند)

عشق از زیباترین و روحانی ترین جاذبه هایی است که در وجود آدمی ریشه دوانده است. عاشق، محو جمال معشوق است و قربانی کردن خود را کمترین فدیة برای رسیدن به معشوق می‌داند. حال اگر معشوق، رب العالمین باشد، بیان این شور و حال، در قالب الفاظ دیگر امکان پذیر نیست و فقط تجربه‌ای است که واصلان حقیقی، به آن معرفت پیدا کرده اند و همان‌ها هستند که قادرند در حالت مستی، گوشه‌ای از شراب طهوری را که نوشیده اند، برای دیگران نقل کنند. اقبال نیز از جمله این واصلان بود و از همین رو رد پای از معاشقه با معشوق ابدی و ازلی، در اشعار او هویداست.

۲- اسلامی ندوشن، همه آنها را دوبیتی هایی می‌داند که گاه سه قافیه ای و گاه چهار قافیه ای هستند (محمد علی اسلامی ندوشن، دیدن دگر آموز، شنیدن دگر آموز، امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۷۰، ص ۱۱۵)

۳- تعداد دوبیتی ها، ۹۸ و تعداد قطعات، ۶۵ است.

۴- شماره های کنار ابیات، شماره صفحه و شماره بیت است که از کلیات اقبال به کوشش عبدالله اکبریان راد انتخاب شده است.

تو خورشیدی و من سیاره‌ی تو ز آغوش تو دورم ناتمامم	سراپا نورم از نظاره‌ی تو تو قرآنی و من سی پاره‌ی تو (۲۱۹/۳)
که را جویی، چرا در پیچ و تاب‌ی؟ تلاش او کنی جز خود نبینی	که او پیداست، تو زیر نقاب‌ی تلاش خود کنی جز او نیاب‌ی (۲۲۰/۶)
نوا در ساز جان از زخمه‌ی تو چراغم، با تو سوزم، بی تو میرم	چسان در جانی و از جان برونی؟ توای بی چون من، بی من چگون‌ی؟ (۲۲۰/۳)
نفس آشفته موجی از یم اوست لب جوی ابد چون سبزه رستیم	نی ما، نغمه‌ی ما از دم اوست رگ ما ریشه‌ی ما از نم اوست (۲۲۰/۴)
چسان‌ای آفتاب آسمان گرد به خاکی واصل و از خاکدان دور	به این دوری به چشم من در آیی؟ توای مژگان گسل آخر کجایی؟ (۲۲۲/۶)
ز خاک نرگستان غنچه‌ای رست خودی از بی خودی آمد پدیدار	که خواب از چشم او، شب‌نم فرو شست جهان دریافت آخر آنچه می‌جست (۲۲۴/۷)
<p>۳- در باب نفس انسان زبان ادبیات فارسی</p> <p>برای انسان، مقامی جز خلیفه‌ی الهی متصور نیست. بیکران است و لایتناهی. کیمیایی است که به هر چیز بی ارزشی می‌تواند اعتبار بخشد، اما غفلت از این مقام و مرتبه روحانی، باعث می‌شود که او قدر خود را نداند و به امور پست و بی ارزش دنیا مشغول شود و گوهر وجود خود را به خاک آلوده کند.</p>	
رهی در سینه انجم گشایی یکی بر خود گشا چون دانه چشمی	ولی از خویشتن نا آشنایی که از زیر زمین نخلی بر آیی (۲۱۲/۵)
برون از ورطه‌ی بود و عدم شو خودی تعمیر کن در پیکر خویش	فزون تر زین جهان کیف و کم شو چو ابراهیم معمار حرم شو (۲۱۳/۴)
سریر کعباد، اکلیل جم خاک ولیکن من ندانم گوهرم چیست	کلیسا و بستان و حرم خاک نگاهم برتر از گردون، تنم خاک (۲۱۴/۱)
اگر کردی نگه بر پاره سنگ به زر خود را مسنج‌ای بنده‌ی زر	ز فیض آرزوی تو گهر شد که زر از گوشه چشم تو زرشد (۲۱۸/۲)
ز انجم تا به انجم صد جهان بود	خرد هر جا که پر زد آسمان بود

ولیکن چون به خود نگرستم من  
کران بیکران در من نهان بود  
(۲۱۹/۷)

جهان رنگ و بو فهمیدنی هست  
ولی چشم از درون خود نبندی  
درین وادی بسی گل چیدنی هست  
که در جان تو چیزی دیدنی هست  
(۲۳۱/۳)

#### ۴- در بیان نکات زندگی

پیشتر، گفته شد که اقبال از همان ابتدا به شناختی دست یافته بود که مانع از کجروی او در سیر به سوی خداوند می‌گردید. گویی پیری روشمن ضمیر، راهنما و مرشد او بوده است و او را از تاریکی‌ها به روشنایی رسانده است. او نیز در مقام معلمی دلسوز، همواره نکاتی را به عنوان کلیدها و رمزهای موفقیت برای مخاطبانش مطرح می‌کند. اقبال در بیان این گونه مسائل، خود همچون پیری دنیادیده که پس پرده را درک کرده باشد، سعی در کنار زدن پرده‌ها و نمایاندن حقیقت برای طالبان صراط مستقیم است.

تو را یک نکته‌ی سر بسته گویم  
بمیری گر به تن جانی نداری  
اگر درس حیات از من بگیری  
وگر جانی به تن داری نمیری  
(۲۱۴/۷)

مرا فرمود پیر نکته دانی  
دل از خوبان بی پروا نگهدار  
هر امروز تو از فردا پیام است  
حریمش جز به او دادن حرام است  
(۲۱۶/۵)

کمال زندگی خواهی؟ بیاموز  
فرو بردن جهان را چون دم آب  
گشادن چشم و جز بر خود نبستن  
طلسم زیر و بالا در شکستن  
(۲۲۲/۵)

دل بی باک را ضرغام رنگ است  
اگر بیمی نداری، بحر، صحراست  
دل ترسنده را آهو پلنگ است  
اگر ترسی، به هر موجش نهنگی است  
(۲۲۲/۷)

#### ۵- در کوشش و تحرک آدمی

از نظر قرآن، انسان زاده نشده است، مگر برای تلاش و کوشش برای رسیدن به معبود و از همین روست که سکون و بی تحرکی به معنای عدم و نیستی است. آرامش، فقط در پناه خداوند معنا می‌یابد و برای رسیدن به معبود، چاره‌ای جز به دریا زدن نیست. «مهمترین و ماندنی‌ترین جنبه شعر اقبال را باید در حماسه شوق و شور او جست. اقبال ستاینده حرکت و رویش و جوشش است. حرکت از نظر او جانمایه هستی است. چون کتاب او را می‌خوانید، گویی خود را بر پشته‌های موج، سوار می‌بینید. همه چیز در آن تپنده است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰، ص ۱۵)

بهل افسانه‌ی آن پاچراغی  
من آن پروانه را پروانه دانم  
حدیث سوز او آزار گوش است  
که جانش سخت کوش و شعله نوش است  
(۲۱۳/۱)

میارا بزم بر ساحل که آنجا  
به دریا غلت و با موجش در آویز  
نوای زندگانی نرم خیز است  
حیات جاودان اندر ستیز است  
(۲۱۷/۶)

به پای خود مزن زنجیر تقدیر  
اگر باور نداری، خیز و دریاب  
ته این گنبد گردان رهی هست  
که چون پا واکنی جولانگهی هست  
(۲۲۰/۱)

چه پرسى از كجايم، چيستم من  
در اين دريا چو موج بى قرارم  
به خود پيچيده ام تا زيستم من  
اگر بر خود نپيچم نيستم من  
(۲۲۱/۶)

دوام ما ز سوزِ ناتمام است  
مجو ساحل که در آغوشِ ساحل  
چو ماهی جز تپش بر ما حرام است  
تپید یک دم و مرگ دوام است  
(۲۲۵/۷)

## ۶- در آزادی

آزادگی و عدم وابستگی به منابع قدرت و ثروت از صفاتی است که اقبال همواره خود را به آن متصف می‌داند. اعتقاد به اصول ماندگار و عزت آفرین، از اعتقادات و تعالیم عالیه اسلامی است و از همین روست که اقبال این گونه سروده است:

سکندر رفت و شمشیر و علم رفت  
اُمم را از شهان پاینده تر دان  
خراج شهر و گنج کان و یم رفت  
نمی‌بینی که ایران ماند و جم رفت  
(۲۲۸/۴)

نیوستم درین بستان سرا، دل  
چو باد صبح گردیدم دمی چند  
زبند این و آن آزاده رفتم  
گلان را آب و رنگی داده رفتم  
(۲۱۵/۱)

نه من بر مرکب ختلی سوارم  
مراای همنشین، دولت همین بس  
نه از وابستگان شهریارم  
چو کاوم سینه را لعلی برآرم  
(۲۲۲/۴)

## ۷- در باب مرگ

مرگ در اندیشه اقبال، بر اساس آموزه‌های اسلامی، عین بقا است. او معتقد است دل مُردگی مفهومی ندارد و مسئله دل، فراتر از بود و نبود است. آنچه که پایان پذیر است دم است که فانی است و باقی از آن دل است. اگر درک شود که در پس این پرده، ابدیتی وجود دارد، آنگاه ذوقی برای جاودانگی در انسان پدید می‌آید که اندیشه مرگ برای او نه تلخ که شیرین خواهد شد و از همین روست نقل کرده اند وی هنگام مرگ با آرامش خاطر می‌گفت: من مسلمانم و از مرگ نمی‌ترسم و این بیت را با خود زمزمه می‌کرد (ستوده، ۱۳۶۴، ص ۱۴۵):

نشان مرد مؤمن با تو گویم  
چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

دلت می‌لرزد از اندیشه مرگ  
به خود باز، خودی را پخته تر گیر  
زبیمش زرد مانند زریری  
اگر گیری پس از مردن نمیری  
(۲۱۶/۳)

مگو از مدعای زندگانی  
من از ذوق سفر آن گونه مستم  
تو را بر شیوه‌های او نگه نیست  
که منزل پیش من جز سنگ ره نیست  
(۲۱۸/۱)

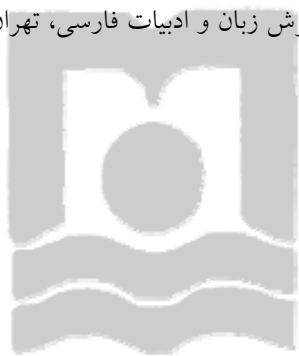
چه غم داری، حیات دل ز دم نیست  
مخورای کم نظر اندیشه‌ی مرگ  
که دل در حلقه‌ی بود و عدم نیست  
اگر دم رفت، دل باقی است غم نیست  
(۲۲۷/۲)

### نتیجه‌گیری:

تفکرات عمیق فلسفی، مشرب عرفانی و ابعاد تعلیمی کلام اقبال، در همه اشعارش و به ویژه در دوبیتی‌ها و مقطعات او نمایان است. او دردها و درمان‌ها، آرزوها و رؤیاهای او در یک کلام، جوهر هستی و رمز و راز سعادت آدمی را با هنرمندی تمام در آنها ریخته است. اگرچه از نظر کمیت، تعداد این اشعار به نسبت شاعران دیگر بسیار محدود است، با مطالعه در آنها، هسته اصلی اندیشه‌های اقبال مشخص می‌گردد.

### فهرست منابع:

- آرین پور، یحیی، *از صبا تا نیما (دوره سه جلدی) زوار*، هشتم، تهران، ۱۳۸۲
- اسلامی ندوشن، محمد علی، *دیدن دگر آموز، شنیدن دگر آموز*، امیرکبیر، دوم، تهران، ۱۳۷۰
- اکبری‌ان راد، عبدالله، *کلیات مولانا اقبال لاهوری*، الهام، تهران، ۱۳۸۵
- زرین کوب، عبدالحسین، *یادداشت‌ها و اندیشه‌ها*، سخن، پنجم، تهران، ۱۳۷۹
- ستوده، غلامرضا، *در شناخت اقبال*، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۴
- سلیم اختر، محمد، *هفت گفتار درباره سنایی و عطار و عراقی*، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۷۵



دانشگاه هرمزگان



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

[www.anjomanfarsi.ir](http://www.anjomanfarsi.ir)